

هزار سلام بر تو،

شاید حدس بزنی که من چقدر غمگین بوده‌ام از این که نتوانستم در شب شعرت در کلن شرکت کنم و یکبار دیگر آن بانوی شعر و مهربانی را ببینم. لابد دوستم مسعود به تو گفت که من جمعه‌ها نیز تا ۶ غروب کار می‌کنم، نزدیک ۷ شب به خانه می‌رسم و تا دستی بر سر و روی خود بکشم می‌شود هشت و دیگر، روز و انرژی‌های مربوط به آن پایان یافته است.

سوی این، نمی‌دانم چطور شد که سال‌ها پیش، مکاتبات ما قطع شد. دوستی، همین است دیگر. مثل گل است. اگر بهش نرسی می‌پژمرد. اما، حکایت ما اندکی با حکایت گل فرق دارد! چرا که هردو همیشه در جریان کار ادبی همدیگر هستیم. و می‌دانیم که دوست، کجاست و چه می‌کند. من یکبار گویا از دوستان عنایت فانی خواهش کردم که گزینه اشعارت را برای من بفرستد. چون هروقت با او تماس داشته‌ام، حالت را پرسیده‌ام. ولی موفق به دریافت و خواندن آن کتاب نشدم. در شهر کوچک بوخوم هم، جایی برای تهیه کتاب نیست و این زندگی دشوار و لعنتی، اجازه نمی‌دهد که من پر و بالی باز کنم و به این طرف و آن طرف بروم. موارد بسیاری پیش آمده که حتی دعوت به شعرخوانی را هم رد کرده‌ام. در فرصت‌های اندکی که دارم باید به هزار کار و فکر برسم.

اجازه نداده‌ام که کار برای نان، مرا از شعر و ادبیات دور کند. خوب و بد، می‌خوانم و می‌نویسم و خوشبختانه، ذهن، همچنان رام است و همکار. چندین و چند کتاب آماده چاپ دارم. یک مجموعه شعر حجیم که بکلی با اشعار دوره‌های قبلی‌ام متفاوت است. یک مجموعه نقد. و... بچه‌ها بزرگ شده‌اند و پرخرج. آپارتمانی خریده‌ایم با قرض و بدهی. موها سفید شده‌اند و وطن همچنان دور است. چنین می‌گذرد...

روی ماهت را می‌بوسم و برایت روزهای ویران از هجوم شعر آرزو می‌کنم.

مانی آبانماه ۱۳۷۶

ASGARI, MANI
UNTERE HEIDE Str. 15
44793 BOCHUM
GERMANY
TEL & FAX: (0234) 520924

آدرس جدید ←